



ناصر خسرو و منظر حسرت و سداگرایی

اشاره:

ناصر خسرو، شاعری توانمند، نویسنده و متفکری بزرگ است که از مفاخر درخشان ادبی و علمی ایران به شمار می‌رود. روح بلند او در کنار پویایی اندیشه‌ای که داشت او را جاودان کرد. ناصر خسرو سرخفته روشن بینان ناآرام قرن پنجم است. عصری که او در آن زندگی می‌کند، فضایی تیره و تار است که در اثر سیطره نایموم غزنویان و بعدها سلاجقه بر ایران و بخصوص سرزمین خراسان بوجود آمده است. روزگار انحطاط فکرو فرهنگی. روزگاری که دین از جوهر اصلی خود تهی گردیده و ملعبه دست قدرت طلبان شده و درد ناصر خسرو این است. اگر چه او در ابتدا چند سالی با سلاطین همکاری می‌کند اما پس از یک انقلاب درونی در اثر خوابی که می‌بیند، نقش یک مصلح اجتماعی و انسان

دردمندی که درد دین دارد را در او می‌یابی. درست در سن پنجاه سالگی و بدنبال طی آن فراز و نشیبهای روحی است که ملاحظه می‌کنیم، دیوان شعر نوشته‌ها و دیگر آثار او، و بالاخره وعظ و خطابه‌اش تماماً در خدمت اعتلای فرهنگ و ارزشهای والای انسانی قرار می‌گیرد. بعدها پس از اینکه از سفر هشت ساله خود از حجاز و دیگر بلاد اسلامی به موطن خود بلخ بازمی‌گردد، چه نامهربانی‌ها و دشمنی‌ها که براونمی‌رود... بی‌وفایی‌ها و نامردمی‌هایی که تجلی آن بصورت دردنامه در دیوان او تبلور یافته است.

آنچه که در پی تقدیم خوانندگان می‌گردد، تلاشی است در جهت تبیین ابعاد عظیم شخصیت ناصر خسرو و معرفی آثار و اعتقادات این حکیم فرزانه.

حکیم ابومعین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیا بلخی مروزی ملقب به «حجبت» از شاعران بسیار تو و بزرگ ایران و از گویندگان درجه اول زبان فارسی است. وی در ماه ذی قعدة سال ۳۹۴ هجری در قبادیا از نواحی بلخ متولد شد و در سال ۴۸۱ در میان بدخش درگذشت.

خانواده‌ای که ناصر خسرو در آن متولد شد، بنا اشارت خود ناصر خسرو، خانواده‌ای محتشم و متمکن بود و ثروت و املاک و اموالی در بلخ داشته‌اند. از کودکی به کسب علوم و آداب اشتغال ورزیده و در جوانی دربار سلاطین و امرا راه یافته و به مراتب عالی امردولت و دیوانی دست یافته است. وی چنانکه در سفرنامه خود آورده، بارگاه ملوک عجم و سلاطینی چون سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود را درک کرده است.^۲ عناوینی چون «ادیب» و «دبیر» و «خواجه خطیر» از جمله القابی است که ناصر خسرو در دربار سلاطین بدان ملقب بوده است. گویا ناصر خسرو در آغاز در بلخ که در واقع پایتخت زمستانی غزنویان بود، در دستگاه دولتی قدرت و نفوذی یافته و بعد از آنکه آن شهر بدست سلاجقه افتاد بر نفوذ اعتبارش افزوده شد. و بعد از تصرف بلخ بدست سلاجقه در سال ۴۳۲ قمری به مرو که مقر حکومت ابوسلیمان جعفری بیک داود بن میکائیل بود رفت در آغاز مقامات دیوانی را حفظ کرد تا سرانجام تغییر حال یافت و راه کیمه پیش گرفت. تا سن چهل و سه سالگی روزگار ناصر خسرو در خدمت امرا و در راه کسب جاه و مقام سپری گشت تا اینکه اندک اندک دچار تغییر حال شد و در اندیشه درک حقایق افتاد و با علمای زمان خود که غالباً اهل ظاهر بوده‌اند به بحث پرداخت. لیکن فکر بلند و اندیشه پویای او زیر بار تعبد و تقلید نمی‌رفت و جواب سؤالات خود را از مدعیان علم و حقیقت، نمی‌یافت و از این روی همواره خاطری مضطرب و اندیشه‌ی نابسامان داشت. شاید در دنبال همین تفحصات باشد که مدتی را در سفر ترکستان و هند گذراندید و با ارباب مختلف معاشرت کرد. این مطلب بویژه از بررسی و کنکاش در دو کتاب سفرنامه و وجه دین او برمی‌آید. تا اینکه این سرگردانی و نابسامانی احوال با خوابی که در جمادی الاخر سال ۴۳۷ هـ.ق دید، خاتمه یافت. ناصر خسرو خود درباره خوابی که دیده چنین گفته است:

پس از آنجا (یعنی از پنج دینه مروالروید) به جوزجوان شدم و قریب یک ماه بودم و شراب پیوسته خوردمی... شبی در خواب دیدم که یکی مرا گفت چند خواهی خوردن از این شراب که خرد از مردم زایل کند، اگر بهوش باشی بهتر، من جواب گفتم که حکما جز این چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند. جواب داد: «که در بیخودی و بیهوشی راحتی نباشد. حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را به بیهوشی رهنمون باشد. بلکه چیزی باید طلبید که خرد و هوش را بیافزاید. گفتیم که من این را از کجا

روزگار ناصر خسرو تا سن چهل و سه سالگی در خدمت امرا و در راه کسب جاه و مقام سپری گشت تا اینکه اندک اندک دچار تغییر حال شد و در اندیشه درک حقایق افتاد و با علمای زمان خود که غالباً اهل ظاهر بوده اند به بحث پرداخت.

آزم؟ گفت: «جوینده یابنده باشد!» و پس بسوی قله اشارت کرد و دیگر سخن نگفت. چون از خواب دوشین بیدار شدم؛ باید از خواب چهل ساله نیز بیدار گردم. اندیشیدم که تا همه افعال و اعمال خود بدل نکم فرج نیابم. روز پنج شنبه ششم جمادی الاخر سنهٔ سبع و ثلاثین و اربعمانه نیمه دی ماه (۴۳۷) سرون بشستم و به مسجد جامع شدم و نماز کردم و یاری خواستم از خداوند به گذاردن آنچه بر من واجب است و دست باز داشتن از منتهیات و ناشایست چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است...»

ناصر خسرو پس از این خواب، قصد خانهٔ خدا را می‌کند. و با برادر کوچکتر خود ابوسعید و یک غلام هندی عازم مکه می‌شود. این سفر آغاز یک تغییر و تحول درونی است که مقصد آن قله اوج کمال و معرفت الهی است که وی در صدد فتح آن می‌گردد. این هجرت هفت سال و بنابه قولی هشت سال بطول می‌انجامد. چهار بار به خانه خدا مشرف می‌شود و شمال شرق، شمال غرب، جنوب غرب و مرکز ایران، بلاد ارمنستان و آسیای صغیر، حلب، طرابلس، شام، سوریه، فلسطین، مصر، قیروان و سودان را سیاحت می‌کند. بعد از آن ناصر خسرو بمدت سه سال در مصر رحل اقامت می‌افکند و در اینجا است که بخدتمت خلیفهٔ فاطمی «المستنصر بالله» ابوتمیم معذب بن علی

(۴۲۷-۴۸۷ ه.ق) می‌رسد و نهایتاً به مذهب اسماعیلیه می‌گردد. ناصر خسرو پس از بازگشت از مصر به خراسان، به موطن خود بلخ رفت و در آنجا شروع به تشریح دعوت باطنیان کرد. در راه اشاعه و گسترش مذهب اسماعیلی است که مباحثات جدی و سرسختانه‌ای بین او و علمای اهل تسنن در می‌گیرد. اندک اندک عرصه به او تنگ و دشوار می‌شود. اتهاماتی چون قرمطی، ملحد، رافضی و بددین، همچون سیل بسوی او سرازیر می‌گردد. او که ضمناً گرفتار مخالفت بسیار شدید سلاجقه با شیعه نیز بوده

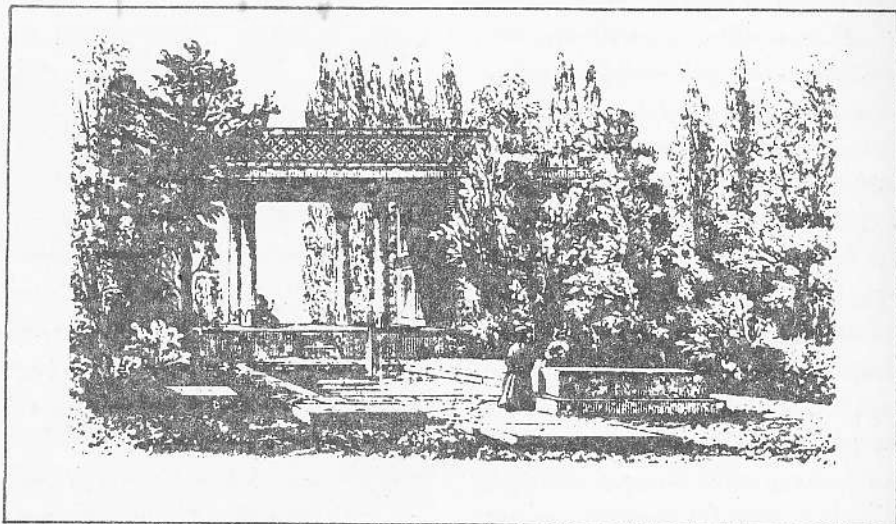
تاگزیر از ترک وطن شده، به سوی نیشابور و سپس به مازندران و عاقبت به یمکان پناه می‌برد.

اخراج ناصر خسرو از وطن خود و سختگیری و تهدید و بدگویی و نفرین و طعن و لعن و هرگونه آزاری که به او وارد آمد او را خیلی متأثر نموده و از این ستمها و مظلومیت و بیچارگی، آوارگی و محبوسیت خود در گوشه درهٔ یمکان اغلب می‌نالد و از جفای روزگار و بدحالی و سختی زندگی و تنهایی و ناراحتی خود در آن زندان بخصوص از غربت شکایت می‌کند ولی با وجود این همه جا می‌گوید که این مصائب و سختیها اختیاری است و در راه دین آن را تحمل می‌کند و گرنه عاجز از تسهیل جاه و عزت نیست و اگر از راه خود برگردد همه گونه عزت و مقام در پیش امرا؛ برای وی مسلم است. ابیات ذیل در یک قصیده بیانگر شکایت و دل‌تنگی او از روزگار خویش و نامهربانی‌هایی که بر او رفته است، می‌باشد:

آزرده کردم کزدم غربت جگر مرا
گویی زبون نیافت به گیتی مگر، مرا
در حال خویشتن چو همی ژرف بنگرم
صفرا همی برآید زاننده به سر، مرا

* تحصیلات ناصر خسرو

از ابتدای جوانی به تحصیل علم و ادب پرداخت و تقریباً در اکثر علوم متداوله نقلی و عقلی صاحب نظر بود. از ارثما طیبی و مجسطی بظلمیوس گرفته تا هندسهٔ



اقلیدس، طب، موسیقی و بالاخص علم حساب، نجوم، فلسفه و همچنین در علم کلام تبحر داشت. این چیزی است که خود ناصر خسرو در اشعار خود و سفرنامه و دیگر کتب خود مکرر به این علوم و مقام عظیم فضل و دانش خود اشاره می‌کند:

نمانند از هیچ گون دانش که من زان
نکردم استنفادات بیش و کمتر
گرچه ناصر خسرو شهرت عمده خود را بخاطر شاعر بودن، دازدوبه بیان دیگر، ناصر خسرو بیشتر به یک شاعر تا یک دانشمند مشهور است ولی حق این است که او در علم کلام، برجستگی خاص داشته است هر چند که نمی‌توان او را با متکلمینی چون قاضی عبدالجبار معتزلی - غزالی و یا ابن تیمیه مقایسه کرد. اما فیلسوف خواندن او در مقایسه با متکلم بودنش محل تأمل است. درست است که ناصر در جامع حکمتین و زادالمسافرین و خوان الاخوان (اگر تألیف او باشد).

از گفته‌های افلاطون و ارسطو فراوان یاد می‌کند و با افکار فیلسوفان اسلام چون زکریای رازی آشناست، حتی می‌توان گفت زادالمسافرین وی ردی است بر قسمتی از فلسفه محمدبن زکریا، اما با داشتن همه این معلومات نمی‌توان او را حکیم و فیلسوف بمعنی مطابقی این اصطلاح دانست. جویندگان حقیقت عالم اگر در روش تحقیق خود تنها حکم عقلی را می‌پذیرفتند آنانرا فیلسوف می‌گفتند و اگر شرع را نیز رعایت می‌کردند متکلم بودند نه فیلسوف و ناصر خسرو از دسته دوم است این معنا از کیفیت استدلال او در رد نظریه رازی در مورد قدم هیولی، روشن می‌گردد. مراتب دانش و اطلاعات ناصر خسرو از آثار منظم و منشور او بخوبی آشکار است و روشن می‌کند که وی از ابتداء جوانی در تحصیل علوم و فنون رنج برده است. در بخش معرفی آثار ناصر خسرو بطور اجمال از این مطلب سخن خواهد رفت.

نگاهی گذرا به عقاید ناصر خسرو

عقیده ناصر خسرو مطابق طریقه اسماعیلیه و آراء پیروان فاطمی مصر و مغرب است که آنها را در کتب قدیمه، گاهی شیعه سبیه و دشمنان آنها آنانرا ملاحده و قرامطه می‌نامیدند. ولی تصور می‌شود قرامطی نبوده چرا که در سفرنامه خود از قرامطه بوسعیدی «لحسا» به طعن یاد می‌کند. وی چنانکه از کلمات او برمی آید بعد از عودت از مصر خیلی زاهد و پارسا و متقی و عابد بوده شراب نمی‌خورده و به نماز و روزه مداومت داشت. در وجه دین بر وجوب فرستادن پیامبران از جانب خدا استدلال کرده است. وی از قاعده‌ای استفاده کرده که متکلمان متأخر از آن به قاعده «امکان اشرف» تعبیر می‌کنند.

بعقیده ناصر خسرو تعیین امام به اراده خداست نه به موردش میدانند، از مرته‌های مسلمان جز فرقه شیعه همه فرقه‌ها را باطل می‌دانند. در محبت به خاندان رسول (ص)

عقیده ناصر خسرو مطابق طریقه اسماعیلیه و آراء پیروان فاطمی مصر و مغرب است. ناصر خسرو سیر باطنیه را طی کرد و یکی از حجت‌های دوازده گانه فاطمیان در دوازده جزیره یعنی جزیره خراسان بود.

مخصوصاً به علی (ع) سخت استوار است و قسمتی از اشعار او در مدح علی و خاندان اوست. بعقیده ناصر خسرو شخصیت متعلق به نفس است و اعضاء و جوارح چون خادمان او بندس تکالیف الهی متوجه نفس بنده است نه جسم او و بدین ترتیب از نظر وی معاد روحانی خواهد بود نه جسمانی. از نظر اولدت و الم روحانی است نه جسمانی و به همین صورت عقاب الهی. مثلاً عذاب امتهای پیامبران سلف را که بظاهر قرآن کریم نابود شده‌اند، تأویل می‌کند و هلاکت آنها را غرق در جهالت و ضلالت می‌داند او در جامع حکمتین در این باره می‌گوید:

«آن هلاک نه هلاک جسدی و مرگ بدنی است بل هلاک جهل و ضلالت است، چه اگر هلاک آنان جسدی بوده است. پیامبران آنان نیز به هلاکت جسدی هردند.»^۶

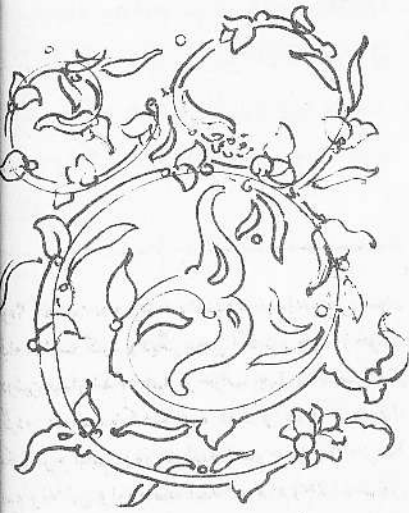
شایان ذکر است که ناصر خسرو سیر باطنیه را طی کرده و از مراتب مستجیب، مأذون و داعی بالاتر رفته و به مقام «حجتی» رسیده و به عنوان یکی از حجت‌های دوازده گانه فاطمیان در دوازده جزیره، مشغول به دعوت شده و از طرف امام فاطمی آن زمان «ابوتیمیم معدبن علی المستنصر بالله حجت جزیره خراسان تعیین شده و به این مأموریت، یعنی دعوت مردم به طریقه اسماعیلیه و بیعت فاطمیان در ممالک خراسان و سرپرستی شیعیان آن سامان و به قول خودش شبانی رمة متابعان دین حق به ایران بازگشت.

آثار ناصر خسرو

الف: آثار منظوم

نخست باید از دیوان او نام برد که بهترین طبع آن به کوشش، تصحیح و اهتمام مرحوم حاج سید نصرالله تقوی فراهم آمده و مجموعاً ۱۱۰۴۷ بیت دارد و گویا این مقدار قسمتی از ایات دیوان او باشد. زیرا دولتشاه در کتاب «تذکره الشعراء» دیوان را مشتمل بر سی هزار بیت دانسته است و هم اکنون نیز در مجموعه‌های شعری، اشعاری از ناصر خسرو ثبت است که در دیوان او ملاحظه نمی‌شود. علاوه بر این، دو منظومه هم از ناصر خسرو در دست است که یکی بنام روشنایی نامه و دیگری به سعادتنامه موسوم است روشنایی نامه منظومه‌ای است کوتاه از ۵۹۲

بیت به بحر هزج و موضوع آن وعظ و پند و حکمت است سعادتنامه مشتمل است بر ۳۰۰ بیت به همان طریق روشنایی نامه در پند و حکمت.



بررسی ویژگی‌های شعری ناصر خسرو

خرد و دانش، دو مقوله‌ای هستند که در دیوان اشعار ناصر خسرو، جایگاه رفیعی دارند. همان چیزی که زیربنای عقیده و اندیشه ناصر خسرو را تشکیل می‌دهد. در دیوانش کمتر قصیده‌ای می‌یابیم که خواننده را به دانش اندوزی و خردورزی نخواند و در بلند پایگی این دو گوهر آسمانی، داد سخن ندهد. در نظر حکیمانانه او خرد، هدیه‌ای الهی و پیامبرانه است که به فرمان ایزد در دل قرار گرفته، فرمانهایش رهنمای خیر و صلاح است. از آنچه درباره اهمیت دانش و خرد از نظر این حکیم گفته شد نتیجه می‌گیریم که او با جمود بر اقوال گذشتگان و پذیرفتن آراء بی دلیل این و آن سخت مخالف است چنانکه در یکی از قصایدش پس از نقل نسبت‌های ناروایی که گروهی عوام مقلدیش به وی داده‌اند، این فریفتگان به اقوال مردمانی چون خود را بیمارانی می‌شمرد که غده‌ای چرکین مغزشان را پوشانده و آنان به شست و شوی ظاهری بدن سرگرمند و از تشخیص بیماری خود غافل. در شعر هیچ گاه به لفاظی‌های بی مورد مقید نشده است و اصولاً تصنع و آرایشگری با طبع او سازگار نیست. وی طبیعی نیرومند و سخنی استوار و قوی و اسلوبی نادر و خاص خود را دارد. زبان این شاعر قریب به زبان شعری آخر دوره سامانی است. در دیوان او بسیاری از کلمات و ترکیبات به نحوی که در اواخر قرن چهارم متداول بوده و استعمال می‌شده بکار رفته و مثل آن است که عامل زمان در این شاعر توانا و چیره دست اصلاً اثری به جای نهماده است. بطور کلی می‌توان گفت خاصیت عمده شعر ناصر خسرو، اشتمال آن بر مواظ و حکم بسیار است. ناصر خسرو در این امر قطعاً «از کسانی مروزی» مقدم بر خود پیروی کرده است. بزرگترین عیب شاعری ناصر خسرو در آن است که از تکرار و درازگویی ابا

ندارد. از روی عمد تکرار می‌کند، زیرا می‌خواهد از این طریق مفاهیم را در ذهن خواننده بنشانند. غنای شعر او در درجه اول مدیون قدرت تخیل وسیع اوست که از طریق آن به تجسم و تصویر دست می‌یابد. از ذهنی به عینی و از ادراکی به حسی رفت و آمد می‌کند. در صنعت شعری بیش از هر چیز به تشبیه و استعاره و مجاز گرایش دارد یعنی طبیعی‌ترین و قوی‌ترین صنایع شعری.

بطور خلاصه می‌توان گفت که شعر ناصرخسرو به نهایی واجد چند خصوصیت ممتاز است که در ادبیات و فکر ایران مقام والایی به او می‌بخشد.

۱- ندای وجدان قرن خود است که عصر برخورد و نیروی ترک و دهقان در تمدن بشمار می‌رود. نهیب او رساترین صدایی است که در این قرن بلند شده است.

۲- پیشناز شعر علمی - عرفانی - اخلاقی است و جامعیتی دارد که می‌شود نشانه‌های از او در نزد اشخاص مختلف المشرقی چون سنایی و خیام و سعدی یافت.

۳- شجاع‌ترین و صریح‌ترین نماینده فکر معترض در ادبیات فارسی است.

۴- انسان بزرگ و نمونه‌ای که به نحو وسواس آمیز کردار را با گفتار همراه کرد. و یکی از پایه‌گذاران پیکار بی‌امان به حساب می‌آید که ادبیات هزارساله ایران لاینقطع در آن درگیر بوده است و آن نبرد با تدلیس و تزویر و نیرنگ بوده است ناصرخسرو شعر را در خدمت فکر اخلاقی نهاده است و شعر در نظر او مرکب اندیشه است و جدا از آن به خودی خود ارزشی ندارد. اگر وقت خود را بر سر وزن و قافیه می‌گذارد به این منظور است که از طریق زیبایی و موزونیت سخن به اهداف و مقاصد بلند خود از راه شعر، نایل گردد. بعد از آنکه ناصرخسرو تغییر حال یافت و به مذهب اسماعیلی درآمد و عهده‌دار تبلیغ آن در خراسان شد برای اشعار خود مایه جدیدی که عبارت از افکار مذهبی باشد دست آورد. به این سبب بعضی از فصاید او با مقدماتی که شاعر در آنها تمهید نموده و نتایجی که گرفته است بیشتر به سخنانی می‌ماند که مبلغی در مجالس دعوت بیان کرده باشد.

در بیان مسائل حکمی ناصرخسرو از ذکر اصطلاحات مختلف خودداری ننموده است. موضوعات علمی در اشعار او ایجاد مضمون نکرده بلکه وسیله تفهیم مقصود قرار گرفته است یعنی او مسائل مهم فلسفی را که معمولاً مورد بحث و مناقشه بود در اشعار خود مطرح کرده و در زبان دشوار شعر بانهایت مهارت و در کمال آسانی از بحث خود نتیجه گرفته است. ذهن علمی شاعر باعث شده است که او بشدت تحت تأثیر روش منطقیان در بیان مقاصد خود قرار گیرد. سخنان او با قیاسات و ادله منطقی همراه، و پر است از استنتاجهای عقلی و به همین نسبت از هیجانات شاعرانه و خیالات باریک و رقیق شعرا خالی است. ناصرخسرو شاعری درباری نیست و یا اگر وقتی چنین بوده اثری از اشعار آن دوره او بدست ما نرسیده است. البته او در اشعارش به نحو افراط از خلیفه فاطمی

مدح و ستایش کرده است منتهی این مدح با انگیزه دینی و بخاطر مسائل عقیدتی وی بوده است. در یک کلام بقول خود ناصرخسرو، ذر قیمتی لفظ دری را در پای خوکان نمی‌ریخت.

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را
ببرون کن ز سر بسا دخیره سری را
چو تو خود کنی اختر خویش را بد
مدا از فلک چشم نیک اخترتری را
اگر تو ز آموختن سزنتابی
بجوید سرتوه می سروری را
بسوزند چوب درختان بسی بر
سزا خواهی این است مری بری را
درخت تو گریاردانش بگیرد
بزی آوری چرخ نیلوفری را
صفت چند گونی ز شمشاد لاله
رخ چون مه وز لافک عنبری را

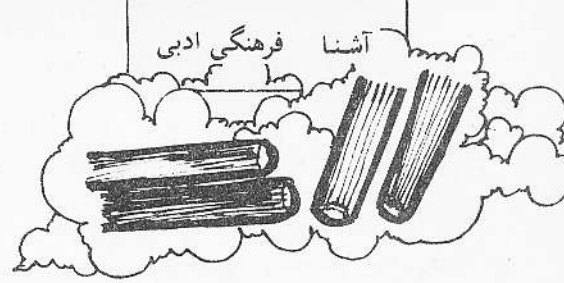
به علم و به گوهری کنی مدحت آن را
که مایه است مرجهل و بد گوهری را
به نظم اندر آری دروغ و طمع را
دروغ است سرمایه مرکافری را
بسند است باز هد عمار و بوذر
کنند مدح مرع نصری را
من آنم که در پای خوکان نریزم
مرا این قیمتی ذر لفظ دری را

✱ آثار منثور

از این مرد دانشمند چند کتاب و رساله مهم به نثر فارسی باقی است و چندین رساله هم منسوب به اوست از قبیل «سراسرار» در تسخیر کواکب و رساله‌ای در سرگذشت او و «اکسیر اعظم» در منطق و «قانون اعظم» در علوم عجیبه که صحت انتساب همه آنها به ناصرخسرو



بشیر و شیر و شیرین و شیرین



مسلم نیست.

اما از آثار مسلم متعلق به او می توان از:

سفرنامه - جامع الحکمتین - خوان اخوان - گشایش و رهایش - زادالمسافرین - وجه دین - بستان العقول و دلیل المتحیرین نام برد.

در اینجا به نحو اجمال، به چند اثر نثری ناصر خسرو می پردازیم:

سفرنامه:

ناصر خسرو در سفر طولانی خود پس از خوابی که دید، عجایب بسیاری را شاهد بود. سختها کشید و با بسیاری از رجال و معاریف زمان ملاقات کرد و علی الخصوص در قاهره بدستگاه «المستصربالله» فاطمی راه یافت و در مذهب اسماعیلی به عالی ترین مقام رسید و مرتبه حجت یافت.

سفرنامه ارمغان این سفر متمدن ناصر خسرو است که با نشانایی بسیار روان و دل انگیز نوشته شد و حاوی اطلاعات دقیق و ذی قیمت جغرافیایی و تاریخی و بیان عادات و آداب مردم ممالک و نواحی مختلف است.

وجه دین:

وجه دین (روی دین) یکی دیگر از آثار مهم مذهبی ناصر خسرو است که آنرا در مختصری از مسائل کلامی و تأویلات و باطن عبادات و احکام شریعت بطریقه اسماعیلیان نوشته است.

زادالمسافرین

کتاب مهم دیگری از ناصر خسرو است که از جمله مهمترین کتب کلامی اسماعیلیه شمرده می شود. تألیف این کتاب در سال ۴۵۳ صورت گرفته است و در بیست و هفت قول نوشته شده و مؤلف در این اقوال از اقسام علم و بحث در حواس و اجسام و تعلقات آن، نفس و هیولی - مکان - زمان - ترکیب - حدوث عالم - اثبات صانع - کیفیت اتصال نفس به جسم و معاد - رد مذهب تناسخ بحث کرده است در این کتاب آراء محمد بن زکریای رازی مورد نقد و تحلیل قرار گرفته است و سخت به آن حمله شده است.

گشایش و رهایش

این کتاب در جواب چند سؤال مذهبی و رفع عویصات و مشکلات پرسشهای دینی است. در بین ابعاد مختلف شخصیت ناصر خسرو، اینکه او اهل «چون و چرا» بود، برجستگی خاصی دارد. این جنبه از شخصیت او که در واقع، محور فکر ناصر خسرو را تشکیل می دهد و فضیلت آدمی نیز در گرو آن است، از او یک منتقد اجتماعی ساخته است. همین بُعد است که او را سر حلقه

نا آرامان در قرن پنجم کرده است. او می خواست فکرها را آگاه و روشن کند، مردم به تحقیق و پژوهش روی آوردند و تقلید و ظاهر پرستی را دور افکندند. اما او در محیطی زندگی می کرد که راه هرگونه چون و چرای عقلانی بسته بود و معلوم است که کار او در این زمینه چقدر مشکل است. به هر روی، او این کار را انجام می دهد. چون بنای فکر و اعتقاد ناصر خسرو برجستجوی راز هر چیز و کشف حقایق بود و دریافتن «علت این گنبد نیلوفری» ناگزیر نمی توانست خاموش و فارغ بماند. به همین لحاظ مردم را به تفکر در آفرینش و اینکه زندگی همه «خواب و خوری بهائم وار» نیست بلکه «خردست و جستجو» دعوت می کرد.

بدین ترتیب ناصر خسرو برضد رسمی کهن و جمعی کثیر برخاسته بود و از آنان انتقاد می کرد و برخلاف سخنوران و مدیحه سرایان که تا عصر او قسمت عمده ای از ادبیات فارسی را به خود اختصاص داده بودند و به زعم وی دروغ پرداز بودند، سخن گفت. او اوضاع مذهبی جامعه و کسانی را که سررشته کارها به دست ایشان بود بشدت مورد انتقاد قرار می داد. واعظان بی عمل و ریاکاران زهد فروش را، ادعای عباسیان مبنی بر جانشینان رسول خدا (ص) و اهل ظاهر و امثالهم را.

در اینجا باید تأکید کرد که در تحلیل شخصیت ناصر خسرو، باید حتماً به جنبه و ویژگی شخصیتی مذکور توجه داشت آن چیزی که همانگونه که ذکر آن رفت، بُعد اصلی و ریشه ای شخصیت و منش او را تشکیل می دهد.

* وفات ناصر خسرو

در باره سال وفات او اقوال مختلفی آمده و صوابترین این اقوال، سال ۴۸۱ ه. ق است که حاجی خلیفه در «تقویم» بدان اشاره کرده است.

رضاعلی خان هدایت در کتاب «مجمع القصص» عمر او را تا ۱۴۰ سال ذکر کرده است و وفات او را در سال ۵۳۴ می داند و طی آن اظهار داشته که او با حکمایی چون ابوعلی سینا و ابن نصر فارابی ملاقات داشته است. این مطلب (که او تا ۱۴۰ سال عمر کرده است) را سید حسن تقی زاده در مقدمه دیوان ناصر خسرو نمی پذیرد و آنرا افسانه خوانده است.

باری ناصر خسرو پس از رنج و مصائب فراوان و در بدری و آوارگی و بدنبال نفی بلد و یا اخراج او از بلخ بطرف مازندران و بعد از آن به نیشابور و سپس به قلعه یمکان در دورترین نقطه بدخشان می رود. و از آنجا به نشر دعوت و ابلاغ رسالت خود می پردازد. بیش از ۱۵ سال در آنجا زندگی میکنند. این دانشمند متکلم سالهای آخر عمر خود را دور از یار و دیار و قرین غم غربت در یمکان با حسرت و اندوه گذرانید و تقریباً در اغلب اشعاری که در این دوران سروده است به پریشانی حال خویش و رنج غربیتی و دوری از بلخ و تعصب دشمنانش اشاراتی دارد. چه در این زمان مردم بر او شوریده بودند و از خلیفه عباسی

در بغداد و خان ترک در کاشغر گرفته تا امیر خراسان و شاه سجستان هم او را دشمن می داشتند. فقهای سنی پیروان عباسیان و عامه ناس او را رافضی و معتزلی می خواندند و بر سر منابر لعنش می کردند. عاقبت در سال ۴۸۱، غریبانه در یمکان بدرود حیات گفت.

یادداشتها:

۱- قبادیان: یا قبادیان که بنا بر قول سماعی «قزاقیان» هم نامیده می شده قریه یا قصبه کوچکی بوده که در روی یکی از شاخهای جیحون و در ناحیه ای به همان اسم «قبادیان» واقع بوده و بنابر سماعی تفرجگاه باصفائی بوده و آب شیرین و گوارائی داشته دارای باغهای زیبای زیادی پر از سرو و درختان باصفا بوده و قسمتی از سکنه آن از عرب نسیم بوده است. اشارات متعددی که در لغت ناصر خسرو بفضاع و عقار خود و باغهای باطراوتش و دهقانی آمده مدح زیادی که در سعادتنامه از دهقانی و زراعت می کند و آن اشرف صنایع می شمرد و اشاره ای که در سفر هفتم صفحه ۳۰۰ قبیله نسیم دیده می شود مؤید آن تواند شد که ناصر خسرو یکی از ملاکین قبادیان بوده و به دهقانی و زراعت نیز اشتغال داشته است. امروز قبادیان اسم بلوکی است در همان محل در شمال شرقی بلخ نزدیک ترمذ و نیز قریه ای به همان اسم موجود است ولی هر دو ماوراء جیحون در نقشه ها دیده می شود. (مقدمه دیوان ناصر خسرو)

۲- لغتنامه دهخدا/ بخش ناصر خسرو/ ص ۱۶۸

۳- تاریخ ادبیات دکتر صفار/ ج ۲/ ۴۴۶ و ۴۴۷

۴- در این زمینه مراجعه شود به یادنامه ناصر خسرو از انتشارات دانشگاه مشهد مقاله افکار و عقاید کلامی ناصر خسرو از دکتر سید جعفر شهیدی.

۵- قرامطه از اشعاریات فرقه اسماعیلیه منسوب به مردی بنام حمدان قرمط بودند. نوبخشی در فرق الشیعه، قرامطه را از زبیر کیه دانسته که پیرو مردی بنام «قرمطوبه» از مردم عراق بودند. قرامطه تنها ایمان مایه نجات و رهایی از قیود اخلاقی می دانستند و طرفدار حکومت مردم بر مردم و غارت اموال مخالفان بودند و یک جمهوری الیگارش تأسیس کردند. تاریخ نگاران درباره وجه تسمیه قرمط اختلاف دارند. بعضی قرمط را به معنای سرخ چشم و بعضی آنرا به معنای قوت بینایی و تیزبینی دانسته اند.

۶- خلاصه عقاید باطنیه و یا به بیان دیگر اسماعیلیه این گونه است: خدای تعالی را بالاتر از احد صفات دانند و مبدء اعلی را بعد از خدا عقل کل و پس از آن در درجه ثانی نفس کل دانند و گویند به تأثیر عقل کل و ترکیب نفس کل این عالم پدید آمده و پس از این دو جوهر علوی که گاهی فقط به تعبیر اول و ثانی از آنها نام می برند و به سه لواحظ یا سه عرشه قائلند که عبارت است از جد - فتح - خیال و هر پنج تا روی هم رفته پنج حد علوی خوانند و گویند که مظهر عقل کل در این عالم انبیای اولوالعزم هستند بلاوه قائم که جمعا هفت نفرند و آنان را ناطق اسم می دهند. و مظهر نفس کل وصی هریک از این ناطقین است و این وحی را اساس نامند که درجه چهارم است بعد از اساس در رتبه امامان می آیند که با اساس، هفت نفرند یکی بعد از دیگری و بعد از درجه امام درجت حجت - داعی - مأذون می آید.

در اسلام حضرت رسول (ص) را و علی اساس و امام حسن و امام حسین و امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام و پسرو (اسماعیل) را همه هفتگانه آن دوره پنداشته اند محمد بن اسماعیل را قائم و خلفای فاطمی را جزو امامان دور قائم دانند و هر امام را ۱۲ حجت بوده و هر کدام از حجتها در منطقه مخصوصی از روی زمین حکم و مأموریت دعوت و سر پرستی شیعه و به قول ناصر خسرو شبانی ربه را داشتند که این منطقه را جزیره اومی نامیدند. (اغلب این مطلب اقتیاسی است از کتاب وجه دین و اندکی هم اشعار دیوان ناصر خسرو).